

اشاره:

همان‌طور که شما خوانندگان محترم مستحضرید، فصلنامه نهج البلاغه در هر شماره و هماهنگ با مبحث خاص آن شماره، اقدام به برگزاری میزگرد با حضور صاحب‌نظران می‌نماید. مقالات منتشره در این شماره به مباحث اقتصادی اختصاص دارند که از تنی چند از صاحب‌نظران این حوزه دعوت به عمل آوردیم تا به بیان دیدگاه‌ها و نظرات خود در زمینه مباحث اقتصادی در نهج البلاغه پردازند. آقایان دکتر علی صادقی تهرانی از دانشگاه علامه طباطبایی، دکتر علی اصغر هدایتی از موسسه عالی بانکداری و آقای دکتر حشمتی مولایی از مرکز پژوهش‌های مجلس در این میزگرد شرکت کرده و به بیان دیدگاه‌ها و برداشت‌های خود از نهج البلاغه پرداخته‌اند.

تذکر دیگر اینکه مطالب این میزگرد بیشتر شکل مقدماتی داشته و انشاءالله ادامه آن در شماره آینده که بازم ویژه اقتصاد خواهد بود به عنوان میزگرد دوم آورده می‌شود. ذیلاً مطالب این میزگرد از نظر تان می‌گذرد.

\*\*\*

دکتر وصالی: از شما آقایان محترم که دعوت فصلنامه نهج البلاغه را پذیرفته و در این میزگرد مشارکت فرمودید تشکر و قدردانی می‌نماییم. طبق قراری که با هم داشتیم بحث عدالت اقتصادی مناسب تشخیص داده شد و

میزگرد

اصغر هدایتی  
علی صادقی

با حضور  
دکتر علی صادقی تهرانی  
دکتر علی اصغر هدایتی  
و دکتر حشمتی مولایی

برخی از دوستان نیز اشاره به طرح دیدگاه‌های شهید صدر در این جلسه داشتند.

با اجازه شما و به عنوان مقدمه‌ای برای ورود در بحث عرض می‌کنم که نهج البلاغه از جهات گوناگون مستعد توجه و تدقیق است. شعبات مختلف علوم انسانی مثل اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... می‌توانند از آراء این کتاب بهره برداری نمایند. از سویی دیگر، با یک نگاه اجمالی می‌توان ملاحظه نمود که

مقدمتاً تشکر می‌کنم از جناب آقای دکتر وصالی که اظهار لطف فرموده و آن انتظاری که ما سال‌ها قبل داشتیم بالاخره برآورده ساختند. در عین حال من شخصاً شرمند هستم که چراکاری که می‌بایست در سال ۶۸-۶۷ آغاز شود به دلایل مختلف پی‌گیری نشد. در شرایطی که بقول معروف مقتضیاتش موجود و موانع آن مفقود بوده است. فقط یک مقداری تنبلی شده است و آکار، مشغله و... همه‌اش بهانه است. به نظر بنده



میزگرد

شماره ۱۷ و ۱۸ ۱۴۵

آنگاه که افتخار ورود به حریم نهج البلاغه مطرح می‌شود، بقیه کارها فرع بر اصل است، بنابراین چرا این کار تداوم پیدا نکرد؟ در سال‌های قبل از انقلاب قرار بود کاری در این زمینه آغاز بشود و کسانی که در این ارتباط بطور مستقیم کار می‌کردند مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر بوده‌اند. بعدها من در کتابخانه بنیاد نهج البلاغه فیش‌هایی را دیدم که این بزرگواران آنها را تهیه کرده بودند. با همه گرفتاری‌ای که داشتند، با چه نفاسی و با چه صبر و حوصله‌ای!

مباحث اقتصادی این کتاب بخش قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. فی‌المثل کلمات قصار یا همان حکمت‌های نهج البلاغه گویای این توجه است.

این نکته را مختصراً و برای شروع بحث عرض کردم و شما آقایان که قطعاً اطلاعات زیادی در این زمینه دارید مطالب خود را می‌فرمایید. اگر موافق باشید ابتدا از جناب آقای دکتر هدایتی تقاضا کنیم که بحث را آغاز نمایند. دکتر هدایتی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده

در آن زمان، جناب آقای دین پرور فرمودند که وزارت آموزش عالی از ما خواسته‌اند دو جلد کتاب در زمینه اقتصاد در نهج البلاغه تألیف بشود تا به منظور تدریس مورد استفاده قرار بگیرد. یعنی در دانشگاه‌های ما، دیدگاه اقتصادی نهج البلاغه مورد توجه قرار نگرفته است. من به عنوان مثال پیشنهاد کردم اگر مثلاً موضوع عدالت را در دستور کار قرار دهیم یک بحث کلی خواهد بود که دامنه آن بسیار وسیع است و امروزه تحقیقات جنبهٔ مونوگرافی دارد. یعنی وقتی از اقتصاد صحبت می‌شود، سؤال مقدر این خواهد بود که در کدام زمینهٔ اقتصاد؟ اقتصاد پولی و بانکی؟ و آن هم کافی نیست و مثلاً اگر در زمینه پولی است، سیاست‌های پولی است یا ابزارهای پولی؟ چون استادان بنده می‌دانند که ابزارهای پولی (Monetary Instruments) و سیاست‌گذاری پولی (Monetary Policy) با وجود ارتباط نزدیک با یکدیگر در دو مقولهٔ مختلف مطرح می‌شوند و یک فرد لزوماً نمی‌تواند در هر دو زمینه تخصص و تجربهٔ کامل داشته باشد و با اصطلاح حرف اول را بزند. پس لازم است که عنوان عدالت را تبیین کنیم. اگر منظور عدالت اجتماعی باشد، خوب با کاری که شما می‌خواهید آغاز کنید سازگاری بیشتری دارد، یعنی بحث در عدالت اقتصادی در چارچوب عدالت اجتماعی. کاری که شهید صدر به بهترین وجه انجام داده‌اند و سرورانی مانند آقای فولادوند، آقای اسپهبدی و آقای سید کاظم

موسوی بجنوردی آن را به فارسی روان و شیوایی ترجمه کرده‌اند، ولی این کافی نیست و باید از زحماتی که این مترجمان بر عهده گرفته‌اند بهره‌برداری بشود. حالا اگر اقتصاد از دیدگاه نهج البلاغه مطمح نظر باشد یکی از موضوعاتش همین عدالت اجتماعی است که شهید صدر یکی از ارکان اقتصاد اسلامی را بر آن بنا نهاده‌اند. عدالت اجتماعی از نظر ایشان مبتنی بر دو پایگاه است، اول، تکافل به معنای تأمین اجتماعی، و از راهی که امروزه در کارهای بیمه بکار می‌رود، یعنی واقعاً یک کار مشترک جمعی برای رفاه اجتماعی. دوم، اصل توازن است. این اصل نیز باید از دو دیدگاه بررسی شود. یکی از لحاظ توازن درآمدها و دوم، تعادل از لحاظ سطح زندگی و به تعبیر شهید صدر «مستوی الحیاة». یعنی ممکن است تمام منبع درآمدها مشروع باشد ولی در عین مشروعیت بازم از لحاظ توزیع فراوانی باید بررسی کنیم که آیا این درآمدی که احیاناً هدایتی دارد با این قلمی که می‌زند و تحقیقی که می‌کند آیا مبتنی بر کار به معنای واقعی کلمه بوده است؟ انشاء الله خداوند توفیق بدهد انسان در مسئولیت‌هایی که برایش در نظر می‌گیرند کم‌کاری نکنند، و آلا هرگونه دریافتی از نظر من ربا تلقی می‌شود. تعریف ربا نیز همین است. من پولی را بگیرم ولی کاری را انجام نداده باشم. بنابراین، زمینه بحث پیشنهادی فوق‌العاده جالب و ارزنده است ولی در این ارتباط کار قابل ملاحظه‌ای انجام نشده است. یعنی ما فقط حرف زده‌ایم. همین مطلب عدالت

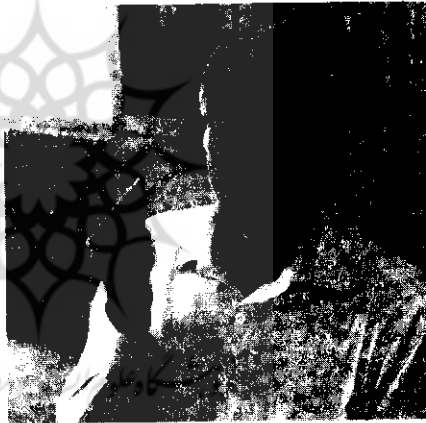
اجتماعی را که شهید صدر مطرح می‌کند و مبتنی بر این دو پایه است که عرض کردم ببینید چقدر حرف زیبایی است. خصوصاً توازن درآمدها. همین امروز اطلاع حاصل شد در یکی از بانک‌های خصوصی مجمع عمومی فوق‌العاده، مبلغی نجومی برای پاداش هیأت مدیره در نظر گرفته است. این از جنبه شرعی خیلی قابل تأمل است. البته پاداش مربوط به سهام خودشان است، بله شهید صدر هم در مورد درآمدهای مشروع صحبت می‌کنند. زمانی در موردی مشابه به حضرت آیت‌الله تسخیری عرض کردم اگر منابع چنین درآمدهایی مشروع باشد چه ایرادی دارد؟ فرمودند تعادل را برهم می‌زند، توازن جامعه اسلامی را برهم می‌زند. یکی ده میلیون محصول درآمد مشروعش باشد ولی دیگری آن توان یا امکان را نداشته باشد. اینها مطالب واقعاً جالبی است. یا اصل توازن در سطح زندگی (مستوی الحیاة) که خانواده‌هایی در یک اتاق زندگی می‌کنند و آن وقت کسی مالک یک مجتمع آپارتمانی باشد که پنجاه یا صد واحد دارد و بیشتر آنها هم خالی است. آیا این عدالت اجتماعی است؟ آیا این عدالت اقتصادی است؟ اینها مطالبی است که از لحاظ تحلیل‌های اقتصادی-اجتماعی خیلی قابل توجه است و اگر رهنمودهایی هم داده شود و این رهنمودها مبتنی بر مطالعه، بررسی و تحلیل باشد خدمت بزرگی انجام شده است. ما هیچکدام اهل سیاست نیستیم. آقای دکتر صادقی تهرانی که در خدمت‌شان هستیم و من افتخار دارم که همیشه

شاگرد ایشان بوده‌ام و واقعاً در تاریکی‌های زندگی ام که نگاه می‌کنم می‌بینم انگشترهایی مثل ستاره تابان می‌درخشند، دکتر یکی از آنها است. من باکمال میل دعوت شما را قبول کردم و در این شرایط، واجب کفایی به صورت واجب عینی درآمد.

دکتر وصالی: ضمن تشکر از آقای دکتر هدایتی، ایشان بحث عدالت اجتماعی را طرح فرمودند و ضمناً به دیدگاه شهید صدر نیز اشاره کردند. یعنی دو موضوع «تأمین اجتماعی» و «توازن درآمدها». این مباحث می‌توانند در جای خود مطرح شوند. اینکه از آقای دکتر صادقی تهرانی تقاضا می‌کنم که به عنوان شروع نظر خودشان را بفرمایند.

دکتر صادقی تهرانی: خیلی ممنون هستم از اینکه این موضوع را مطرح کردید. البته شاید بصورت مشابه روی این موضوع کار کرده باشند. این خیلی گناه بزرگی است که ما ۲۷-۲۸ سال انقلاب اسلامی کرده باشیم، شیعه باشیم و به اصطلاح در سطح بین‌المللی چوب شیعه بودنمان را خورده باشیم اما در تحت اقتصاد مطلب کمی داشته باشیم. این یک گناه نابخشودنی است. امیدوارم که مطالب زیادی باشد و من ندانم. موضوع اقتصاد در نهج البلاغه کار یک مصاحبه نیست. مصاحبه مشکل‌گشای یک کار علمی طولانی مدت نیست. مصاحبه‌ها علی‌القاعده براساس مطالعات عمیق قبلی نیستند. اگر ما بخواهیم کار علمی دانشگاهی انجام بدهیم باید بطور جدی با مسأله مواجه

شویم. براین اساس باید مطالعه‌ای راجع به تحولات اقتصادی صدر اسلام داشته باشیم. امیدوارم ما دانشگاهی‌ها روزی بتوانیم این کار را انجام دهیم و به تاریخ صدر اسلام از موضع بالاتر نگاه کنیم و نه از موضع تعصبات مذهبی. لازم است که فارغ از چگونگی روی کار آمدن خلفاء، این ملاحظه را بعمل آوریم که ایشان در جو صدر اسلام و تحت تعالیم اسلامی چه کارهایی انجام داده‌اند که ما بتوانیم به آنها افتخار کنیم. اگر بخواهیم منحصر به آن چهار سال نگاه کنیم فقط ستایش حضرت علی علیه السلام را گفته‌ایم.



اگر به دوره صدر اسلام تا دوره حاکمیت اموی نگاه کنیم به معرفی تفکر اسلامی می‌رسیم. اگر بخواهیم قدمی مؤثر و ارزشمند برداریم، بنظر من باید بجای نگاه منحصر در دوره‌ای کوتاه از صدر اسلام، به تمدن اسلامی نگاه کنیم. ملاحظه کلمات قصار اقتصادی کافی نیست، باید تدابیر و رفتار اقتصادی امیرالمؤمنین را در یک بررسی تاریخی بازبایی کنیم. من تا پایان دوره عباسی را برای بررسی اقتصادی، دوره درخشانی می‌دانم برای اینکه درست است که حکومت‌ها ناسالم

بوده‌اند، اما در بخش اقتصاد که بخش مردمی است بنایی که پیامبر مستقر نمود و مسلمانان صدر اسلام دنبال کردند آنقدر محکم بود که ماندگار شد، ضمن اینکه ممانعتی با منافع سیاسی نداشت و حوزه سیاست نبود که حوزه درگیری شدید باشد بلکه حوزه اقتصاد بود که عرصه زندگی مردم بود. همان‌طور که فرهنگ اسلامی مثلاً روابط خانوادگی، یا نجاسات و مطهرات در دوره خلفای بنی امیه و بنی عباس هم ادامه پیدا کرد تا به ما رسید، بسیاری از تفکرات اقتصادی اسلامی را نیز داریم که از دوره پیامبر به ما رسیده است. واقعاً خیلی فرق می‌کند که بخواهیم سرمشقی را از یک مشق بشناسیم یا یک تابلو از کسی بسازیم. ما بعنوان پیرو علی علیه السلام می‌خواهیم با تعمق در افکار و رفتار او اسلام را بشناسیم و یا که دلباخته شخص او شده‌ایم و از آن بزرگوار یک تابلو ساخته‌ایم تا مدحش کنیم. اگر علی را میزان الأعمال بدانیم و او را باب اسلام‌شناسی قرار دهیم آنگاه عقاید و رفتار او را در بستر تاریخی خود و در تحلیل تطبیقی شناسایی می‌کنیم که از این طریق هم تمدن اسلامی را شناخته‌ایم و هم مشق‌های مختلف را با سرمشق‌ها سنجیده‌ایم. دامنه این بررسی می‌تواند و باید لااقل تا پایان عصر عباسی را دربرگیرد تا تحولات اقتصادی تمدن اسلامی را شناسایی و ارزیابی کنیم.

دکتر هدایتی: مثل همیشه از مطالبی که استاد گرانمایه آقای دکتر صادقی تهرانی فرمودند استفاده کردیم. تأکیدهای دکتر بر کار عملی

متمرکز بود. بخاطر دارم در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) که آقای دکتر شیبانی به عنوان دبیرکل بانک مرکزی انجام وظیفه می نمود، با معرفی ایشان به اتفاق آقای دکتر شجاع‌الدین که الآن عهده‌دار معاونت این بانک هستند برای شرکت در یک سمپوزیوم اقتصاد اسلامی به ترکیه سفر کردیم. سمپوزیوم را پروفسور کورت گوت اوزال برادر تورگوت اوزال رئیس جمهور ترکیه و پروفسور صباح‌الدین زعیم از استادان برجسته اقتصاد آن کشور اداره می کردند. مدعوین را تنی چند از استادان دانشگاه‌های ترکیه، ایران، پاکستان و



مالزی تشکیل می دادند. سمپوزیوم بسیار پربراری بود و من می دیدم که در یک کشور با اصطلاح «سکولار»، با چه شوق و ذوقی مسایل اقتصاد اسلامی را مطرح می کردند. مبالغه نیست اگر بگویم این سمپوزیوم، از نظر محتوایی بسیار غنی و از پربارترین گردهمایی‌هایی بود که تاکنون شرکت داشته‌ام. در مراجعت از این سمپوزیوم، گزارش مشروحی به آقای دکتر شیبانی ارائه دادم که با این بیت شیوا و آموزنده حکیم سنایی حسن ختام می یافت:

چو علمت هست خدمت کن چو دانسایان  
که زشت آید گرفته چینیان احرام مکی خفته در بطحاء  
چندی بعد، به دعوت بانک مرکزی، پروفسور نین هاوس Nien Haus استاد اقتصاد اسلامی دانشگاه بوخوم آلمان به ایران آمد. نامبرده مقاله‌ای در باب اقتصاد اسلامی تحت عنوان چالش‌ها و آینده اقتصاد اسلامی ارائه داد که هنوز هم به عنوان یکی از تحقیقات بسیار ارزنده در زمینه اقتصاد اسلامی به شمار می رود. حال سؤال من این است که ما در این زمینه چه کرده ایم. پاسخ این سؤال، مع‌الاسف، رضایت‌بخش نیست، در شرایطی که هم اکنون انتشارات مرکز بین‌المللی پژوهش در اقتصاد اسلامی در جده - عربستان به زبان انگلیسی از مرز ۷۰ نیز می گذرد. بنابراین بیاید از مقدمات و تعارفات بگذریم و همانگونه که آقای دکتر صادقی تهرانی تأکید فرمودند به طور جدی با یک برنامه‌ریزی منسجم و زمان‌بندی شده پای در وادی عمل بگذاریم.

دکتر وصالی: با تشکر از آقای دکتر صادقی و آقای دکتر هدایتی، عرض می شود که نظر آقای دکتر صادقی بررسی تاریخی مبسوط حتی تا دوره خلفا و عصر عباسی در ابواب اقتصادی است تا به یک دیدگاه نظری در زمینه اقتصاد اسلامی برسیم، یعنی همان رویکرد تمدنی که ایشان فرمودند. در همین راستا، نظر ایشان دقت بیشتر در افکار و اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام است تا به جای ساختن تابلو، ایشان را به واقع سرمشق قرار دهیم تا صرفاً مدح ایشان را نگفته باشیم.

میزگرد

شماره ۱۷ و ۱۸، ۱۴۹

اینک تقاضا می شود که آقای دکتر حشمتی مولایی نظر خودشان را بفرمایند.

آقای دکتر حشمتی مولایی: اگر توسعه اسلامی را در طول تاریخ بررسی کنیم، می توان نقش عدالت را به عنوان یک نیروی ذاتی در این تحول مورد ملاحظه قرار داد. وقتی توقف اسلام را در اندلس بررسی می کنیم، بخوبی مشاهده می کنیم که مسلمین با همه عظمت خود این نیرو را از دست داده اند و به همین دلیل یعنی غفلت از عدالت، آنها زمین گیر و یا حتی سقوط کرده اند. وقتی حضرت علی علیه السلام با عمرو ابن عبدود مقابله می کند، نیرویی را بروز می دهند که به نظر من یک نیروی جسمی نبوده بلکه این نیرو یک نیروی ذاتی است که به طور موهبتی و بر اثر تقوی و رعایت عدل در ایشان بوجود آمده بود. حال نظر من این است که هرچند در طول ۲۷ سال گذشته در این مورد یعنی کار پژوهش در ارتباط با عدالت به عنوان یک اصل، غفلت هایی صورت گرفته است ولی، به تعبیری قبل از انقلاب به فعالیت های عمیق تری برخورد می کنیم، مثل کار افرادی نظیر شهید مطهری و شهید صدر و مرحوم علامه که حتی اگر در حال حاضر هم قصد شروع کار را داشته باشیم، باز هم اکثر سرفصل ها براساس همان مطالب خواهد بود، کارهایی که مایه تحقق انقلاب بود. به عنوان نمونه شهید مطهری کارهای فراوانی را در خصوص عدل انجام داده است، و در این مورد سایر حکماء و علمای اسلامی نظیر شهید صدر نیز کار کرده اند. به اعتقاد من کارهای اداری مانیز

باید براساس راهبرد عدالت پایه ریزی شود و ابزارهایی را نیز برای شفاف سازی این جریان اقامه نماییم. هرچند بیست و هشت سال کم کار کرده ایم، اما هم اکنون، راهی جز تأکید بر این مهم نداریم و باید اقتصاد علوی را به دنیای اسلام نشان بدهیم. امروزه یکی از وظایف اسلامی ما بعد از انقلاب اسلامی، مطرح کردن اصل عدل بر پایه تفکر شیعی است. در خود نهج البلاغه فرازهای وسیعی وجود دارد که با خواندن آن این تصور برای خواننده پدید می آید که «عدالت چه مفهومی دارد؟» مثلاً در مورد اینکه چگونه قدرت باعث رانت خواری می شود، و چگونه با شیوع آن بیشترین آسیب به اقتصاد اسلامی وارد می شود، حضرت مرتباً هشدار داده اند. البته به نظر می رسد واژه رانت خواری یک کلمه جدید غربی است که مترادف آن را در فارسی «ویژه خواری» نام نهاده اند، اما می بینیم که در کلام حضرت این مسأله تحت عنوان «استیثار» مطرح شده است. در نامه ای که حضرت برای مالک می نویسند هشدار می دهند: «ایاک والاستیثار» زیرا آسیب شناسی قدرت، ویژه خواری است و تنها کسی که به قدرت و حکومت می رسد می تواند از این رانت ها استفاده کند. حضرت به خوبی می دانند که آسیب قدرت، ویژه خواری است و می فرمایند «من ملک استأثر» یعنی روند طبیعی رفتار انسانی، رانت خواری از طریق پشتوانه قدرت است و امروز مشاهده می کنیم که بزرگترین مانع تحقق عدالت «ویژه خواری»

است. زیرا رانت خواری باعث می شود که در حقوق عمومی که همه در آن سهیم اند با استفاده از امتیاز قدرت، بخشی به فرد رانت خوار یا خویشان او تعلق گیرد.

بنابراین، می بینیم که در کلام حضرت به طور شفاف به همه مسایل مربوط به عدالت توجه شده است و تمام این مفاهیم اقتصادی و حتی برنامه ریزی برای مقابله با عدم تحقق عدالت و همچنین برنامه ریزی برای تحقق عدالت مورد توجه عمیق قرار گرفته است. به نظر من از هر زمان که این کار شروع شود و تشکیلی



برای اقامه آن و شفاف سازی آن فراهم گردد قابل تقدیر و مبارک است. ما باید با برگزاری کلاس های آموزشی و یا جلسات پژوهشی زمینه این کار را فراهم کنیم. من این جلسات را به فال نیک می گیرم و در حد توان برای نتیجه گیری از آن تلاش می نمایم و نیز برای اثربخشی آن دعا می کنم.

دکتر وصالی: با تشکر از آقای دکتر حشمتی، همان طور که می دانید محصول این بحث ها در فصلنامه نهج البلاغه انتشار خواهد

یافت و ما چاره ای جز تعیین محدوده هایی برای این بحث نداریم. لذا اگر دامنه بحث را قدری محدود نمایم و موضوع بحث را بیشتر حول عدالت اقتصادی در کتاب نهج البلاغه قرار دهیم به هدفمان نزدیک تر شده ایم. در همین ارتباط البته آقای دکتر حشمتی موضوع «ویژه خواری» را مطرح کردند که برگرفته از نهج البلاغه است و به هدف ما نزدیک تر می باشد.

آقای دکتر صادقی، لطفاً در ارتباط با این موضوع نظر خودتان را بفرمایید.

دکتر صادقی تهرانی: به هر حال یک بخش از کار شما برای فصلنامه بیان چگونگی انجام این کار است. زیرا این سخنان نشانگر آن است که ما اذعان داریم در ارتباط با عدالت اقتصادی در نهج البلاغه کار عمیقی انجام نداده ایم. اما قسمت دوم این است که حال با توجه به معلومات ذهنی حاضر چه حرفی برای گفتن خواهیم داشت. لذا آنچه که تا به حال بیان شد می تواند جزئی از فصلنامه شما باشد و شاید انشاء الله مجالی برای دنبال کردن این موضوعات را فراهم آورد. اما در بخش دوم باید گفت که مسئله عدالت و عدالت اقتصادی مسئله ای است که به حسن و قبح ذاتی برگشت می یابد و عدالت امری مطلوب در تمام تمدن بشری و در تمام اعصار و قرون بوده است. عدالت، زیباست و مطلوب بشر است، بنابراین، دفاع از عدالت و عدالتخواهی امری است که خواص و عوام آن را دنبال کرده اند. چون به اعتقاد ما و اعتقاد معتزله حسن و قبح ذاتی است و حتی در صورت عدم حضور



دین نیز عدالت قابل درک بود. اما در بحث عدالت، حسن عدالت بحثی است که چندان نیاز به صرف وقت ندارد. چون به صورت یک امر بدیهی قابل پذیرش است. بلکه باید دید که مرجع تشخیص عدالت کیست تا از این طریق باب سخن جدی شود. در تفکر و پارادایم افلاطونی، ارسطویی، فارابی تا بسیاری از متفکران جدید مسلمان تا حال حاضر، اندیشه افلاطونی تشخیص عدالت را به نحوی برعهده افرادی خاص می‌نهد. این اندیشه منتهی به این سؤال می‌شود که تشخیص تناسب و استعمال هر چیز در جای خود را چه کسانی باید عهده‌دار شوند؟

شما می‌دانید که افلاطون به صراحت از مرجعیت فلاسفه سخن به میان می‌آورد. عدالت از نظر او چنین بود که طبقات اجتماعی، ثروت و قدرت باید به گونه‌ای تقسیم شود که فلاسفه تشخیص می‌دهند. البته فیلسوف مدنظر افلاطون، فیلسوف در معنای رایج کلمه نبود. زیرا، فیلسوف افلاطون دارای مشخصات معنوی بسیاری بود که صرف دانش فلسفی را در برنمی‌گرفت. پس به هر جهت از نظر افلاطون چنین کسانی توانایی قراردادن هر چیزی را در جای اصلی خود داشتند. فارابی نیز به چنین تعبیری قائل است و او نیز معتقد است که مردم و حاکم هرکدام دارای جایگاهی هستند و عدالت آن است که حاکم و حکومت هرکس را به اندازه استحقاقش جایگاه می‌دهد. البته تفکر جدید هم به نوع دیگری بیانگر همین مطلب است که

عده‌ای خاص با صلاحیت خاص استحقاقات را تعیین می‌کنند.

در کنار این نظر، بینش مدرنی نیز وجود دارد. بینش دنیای جدید، زمانی آغاز می‌شود که «فرد» دارای هویت تاریخی می‌گردد. زیرا در گذشته فرد جزء یک قبیله و جمع معنا می‌شد و هویت می‌یافت. اما امروزه فرد، به عنوان یک فرد هویت یافته تا جایی که ملیت نیز نمی‌تواند باعث همسانی افراد شود، زیرا فرد، فرد است. یعنی، فرزند شما هر چند جزء خانواده شما است اراده و هویت مستقلی است که با شما است. این پدیده جدیدی است که در زندگی قبیله‌ای در قرن‌ها پیش کمتر یافت می‌شد. تمام خانواده و قبیله هویت واحدی بود با عقاید و رفتار و سنی یکسان. اما در حال حاضر اعضای پنج نفری یک خانواده دارای پنج نوع پوشش، ادبیات، رفتار و اندیشه هستند. بنابراین در بینش جدید فرد هویت تاریخی یافته است و از نظر معلومات به حدی رسیده است که به آگاهی اجتماعی و حقوقی دست یافته است و برای خود حقوق و مسئولیت‌هایی قائل است و خود را شهروند می‌داند. از سوی دیگر جامعه هم از او انتظاراتی دارد. حال این فرد به عنوان یک انسان متمدن باید بین آنچه که استحقاق خود می‌داند با آن چیزهایی که مسئولیت خود می‌داند همگونی ایجاد کند. در این صورت، تبدیل به یک شهروند معقول و محترم می‌شود. در تفکر مدرن افراد مرجع تشخیص عدالت می‌شوند و با تشکیل ملت، احزاب و نظام تصمیم‌گیری،

عدالت خواهی را دنبال می کنند. وقتی افراد مرجع تشخیص عدالت قرار می گیرند، جامعه به قانون می رسد؛ قانونی که مورد قبول اکثریت واقع شده است و اقلیت نیز به عنوان آنکه تعداد بیشتری از افراد خواهان چنان قانونی شده اند، با حفظ حق نقد و تبلیغ آن را می پذیرند. دید مدرن راجع به عدالت به تشخیص عرف و عقلا متکی است.

دکتر وصالی: آیا این مطلب قابل استخراج از درون نهج البلاغه است؟

دکتر صادقی: منظور من نیز همین است. ما وقتی که امروز بخواهیم راجع به مسئله عدالت اقتصادی صحبت کنیم، باید پیش زمینه را بدانیم و بدانیم که صحبت ما در کدام پارادایم صورت می گیرد. ما در عصر پارادایم افلاطونی حرف نمی زنیم. اگر در عصر افلاطون حرف بزنیم، حرفمان در دنیا فاقد خریدار خواهد بود. اگر بخواهیم حرف ما در دنیای معاصر دارای خریدار باشد، و مشکل گشا شود باید با توجه به این مسئله نهج البلاغه را بررسی کنیم. ما باید ببینیم که رفتار و گفتار علی علیه السلام با کدام یک از این دو مدل تناسب دارند و ما عدالت را از دیدگاه نهج البلاغه چگونه می توانیم با توجه به این دو پارادایم مطرح کنیم.

به نظر می رسد که بزرگانی همچون شهید صدر با آشنایی با پارادایم های موجود، فردگرا محسوب می شوند اما در بکارگیری واژه ها محتاطند. مثلاً واژه ی آزادی را با قید محدود بکار می برند.

چرا شهید صدر از واژه «محدود» استفاده می کند، مگر جایی در جهان پیدا می شود که در آنجا از آزادی غیر محدود دفاع شود. اساساً آیا آزادی غیر محدود امکان پذیر است؟ آیا عقلی وجود دارد که از آزادی نامحدود دفاع کرده باشد؟ بنابراین، ظاهر آهیچ لزومی در به کارگیری این قید به چشم نمی آید. زیرا هر آزادی، محدود به قانون، حقوق سایر افراد، اعتقادات، سلیقه ها، ذائقه ها و توانها است. بنابراین آزادی ذاتاً محدود است و تابع محدودیت های بشری است. وقتی ما با این دید به پارادایم جدید نگاه می کنیم، باید ببینیم که اسلام و رفتار پیامبر و آنچه که حضرت علی علیه السلام در دوران خود به آن عمل کرده اند، معطوف به کدامیک از این پارادایم ها و پیش زمینه های فکری است، تا از آن زاویه به بررسی بشینیم. ما اگر چنان که خواسته اند و کرده اند، بخواهیم حوزه تفکر افلاطونی را بپذیریم و با آن وارد اسلام شناسی شویم، مجبوریم بسیاری از آیات و گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و عملکرد ائمه را توجیه کنیم و معنای آیات را تغییر دهیم و از جای خود خارج سازیم. البته من قصد شکافتن این بحث را ندارم و از موضوع خارج است. اما اگر بخواهیم از دیدگاه اسلام، حقوق انسان، آزادی انسان، شخصیت، اختیارات و مسئولیت انسان را به عنوان یک فرد و به تعبیر حضرت علی علیه السلام همانند دندانه های یک شانه ببینیم، با پارادایم افلاطونی دچار مشکل خواهیم شد. زیرا منطق افلاطون ناظر بر استحقاق و جایگاه متفاوت

افراد است که به تشخیص فلاسفه اعمال می‌شود. تا آنجا که حقیر می‌فهمد، تمام انسان‌ها ذی‌حق هستند و هر کدام به تشخیص و میل و توان خود از حقوقشان بهره‌مند می‌شوند. بنابراین، همانگونه که قرآن و پیامبر نیز اشاره داشته‌اند، برای او نیز هیچ تفاوتی میان سیاه و سفید، عرب و عجم وجود ندارد و همه در برابر قانون و ضابطه و حقوق و توزیع بیت‌المال مساوی هستند. از این رهگذر است که حاضر نمی‌شود حتی برای برادر خود حقی بیشتر قائل شود. بنابراین، برای حضرت، واژه «استحقاق متفاوت» و «تبعیض روا» چندان محلی از اعتبار ندارد. پس، ما باید به این نکته توجه کنیم که رفتار ایشان بیشتر در قالب منطق افلاطونی است و یا منطق مدرن؛ و اینکه از نظر ایشان مرجع تشخیص عدالت کیست. زیرا این نکته بسیار مهم است. وقتی ایشان به خلافت می‌رسند، خطاب به مردم، خود را امین بیت‌المال معرفی می‌کنند و برای آنها حق سؤال و نقد قائل هستند. زمانی که خوارج در مقابل ایشان به مخالفت می‌پردازند، باز هم حق مخالفت آنها را محترم می‌شمارند و حتی حقوق آنها را نیز می‌پردازند و تا زمانی که دست به شمشیر نبرند، هیچ‌گونه برخورد نظامی از جانب ایشان صورت نگرفت. پس از جنگ هم کشته‌های آنها را کافر نمی‌خواند. چون به هر حال نمازخوان بوده‌اند و علی خود را مدعی اعلام کفر یا ایمان آنان نمی‌داند. حتی در جنگ با معاویه افراد سپاه خود را از دشنام متقابل به یاران معاویه

باز می‌دارد و می‌گوید از خدا بخواهید تا گروهی را که بر حق هستند، نصرت فرماید. یعنی، خود را حق می‌داند و حق آنها را نیز در محق دانستن خود محترم می‌شمارد. حتی زمانی که آب را بر آنها حضرت می‌بندند، ایشان به تلافی آب را بر آنها نمی‌بندد. زیرا انسان دارای حق حیات است و آب لازمه‌ی حیات است. بنابراین، ایشان تا این پایه برای حقوق افراد اعتبار و احترام قائل است. ملاحظه می‌کنیم که تفکر اسلامی تا به این حد نسبت به حقوق فرد مفید است و به تشخیص عرف در مسایل اجتماعی معترف. احکام اقتصادی و نهادهای اقتصادی صدر اسلام هم بازمانده از نهادهایی است که با خرد عرفی و عقلانی مردم همگون شده است. بنابراین اگر ما با پذیرش ملاک رجوع به عرف و عقل، به سراغ نهج‌البلاغه برویم به نظر من، به دست آوردهای پر ارزشی می‌رسیم. پروتستان‌ها نیز چنین کردند و به این نتیجه رسیدند که تحلیل‌ها و برداشت‌هایی که در پارادایم افلاطونی از انجیل شده است، برداشت در خور آن پارادایم بوده است. یعنی اگر در پارادایم جدید تعبیر «من می‌اندیشم، پس هستم» را بپذیریم و آنگاه انجیل را بخوانیم تفسیرهای متفاوتی ارائه می‌شود. لذا حرف من این است که اگر شما قصد دارید نکات بسیار درخشان و دقیق اقتصادی را که حضرت علی علیه السلام در دوران صامت خود رعایت کردند گردآوری کنید قبلاً باید به معارف جدید انسانی در زمینه مرجع تشخیص عدالت توجه کنید. در اینصورت تمام رفتار اقتصادی

حضرت برای شما معنای دیگری خواهد داشت. آن‌گاه تحلیل رفتار ایشان مطالبی خواهد شد که در تمام دنیا حرف‌هایی جالب و قابل عمل خواهد بود. یعنی، ما به این ترتیب توانسته‌ایم خود را از یک پارادایم مرده به یک پارادایم جدید و زنده بکشانیم.

به اعتقاد من، بنیان تفکر دینی ما هم بر همین اساس استوار است. ما تک‌تک در پیشگاه خداوند مسئول هستیم و مورد سؤال قرار می‌گیریم و براساس ظرفیت‌مان از ما خواسته می‌شود و اختیاراتمان در همین حد است و پیامبر خدا نیز موکل یا در برابر اراده ما نیست.

زمانی که از پیامبر ﷺ خواسته شد تا بر روی اجناس قیمت‌گذاری کنند، ایشان برآشفته می‌شوند و به این مضمون می‌فرمایند که «چرا از من چیزی را می‌خواهید که در توان من نیست»، البته ایشان با احتکار و... مبارزه می‌کند ساختار بازار را در کنترل دارد و رفتار را قانونمند می‌کند. اما در عین حال، معتقد است حق تعیین قیمت کالاهای مردم را ندارد. تنظیم و قانونمند نمودن نظام بازار را وظیفه خود می‌داند اما حقوق فروشنده و خریدار را مراعات می‌کند.

دکتر وصالی: بنابراین، دریافت من از سخنان شما این است که به جای گام زدن در پارادایم افلاطونی باید به پارادایم جدید که به مفهوم «فرد» ارزش فراوان قایل است توجه نمایم. همچنین دیدگاه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز با توجه به همین پارادایم جدید باز تعریف کنیم و مورد شناسایی قرار دهیم. معنای عدالت

در پارادایم افلاطونی با معنای آن وقتی که مفهوم فردگرایی را می‌پذیریم تفاوت اساسی دارند.

آقای دکتر هدایتی لطفاً نظر خودتان را در این زمینه بفرمایید.

دکتر هدایتی: سه اصلی را که شهید صدر به آن اشاره دارند، علی‌الاصول مبتنی بر حقوق فردی است. یعنی، وقتی از مالکیت به عنوان «مالکیت مزدوج» سخن به میان می‌آورند دقیقاً این معنا مورد نظر است. در برگردان این اصطلاح «مالکیت دوگانه» (DUAL OWNERSHIP) بیشتر وافی به مقصود است تا «مالکیت دوگانه» (DOUBLE OWNERSHIP). از نگاه شهید صدر ما دارای دوگونه مالکیت هستیم:

مالکیت خصوصی و مالکیت عمومی، البته هر یک با محدودیت‌هایش. از دیدگاه شهید صدر این مفهوم، در اصل یا پایه دیگری از اقتصاد اسلامی نیز ملاحظه می‌شود: المبدأ حرية الاقتصادی در کادر محدود (محدودیت‌های ذاتی و محدودیت‌های موضوعی).

شهید صدر آنچه را که مغایر با شأن و منزلت یک انسان باشد، محدودیت ذاتی می‌داند. زیرا ذاتاً این محدودیت باید وجود داشته باشد. به عنوان نمونه در بحث پوشش و حجاب اگر فردی شأن و منزلت خود را رعایت نمی‌کند مسلماً اجازه ندارد حقوق فردی دیگران را محترم بشمارد. زیرا طرز پوشش بیانگر شأن و منزلت فرد است. بنابراین، این محدودیت، مبتنی بر رعایت حقوق فردی دیگران است. محدودیت

میزگرد

موضوعی نیز مربوط به حفظ حقوق جامعه است. مثلاً مسأله رباخواری باعث از بین رفتن حقوق جامعه می‌شود. بنابراین، ما باید بخشی از محدودیت‌ها را که به لحاظ موضوعی وجود آنها منتفی است تحت عنوان محدودیت‌های موضوعی بپذیریم. یعنی، اگر چنانچه این گونه آزادی‌ها موضوعاً منتفی باشد. بنابراین، نظرگاه شهید صدر در اصولی که برمی‌شمارند، مشخصاً منطبق بر نظری است که آقای دکتر صادقی تهرانی فرمودند. یعنی، مبتنی بر حقوق، منزلت و شأن فردی. بنابراین، وقتی از این منظر به سراغ اندیشه‌های حضرت علی علیه السلام می‌رویم، می‌بینیم که این اندیشه‌ها به طور کامل پاسخ‌گو و تأمین‌کننده حقوق فردی است. داستان عقیل که مورد اشاره بود، نمونه بارزی از توجه بدین معنا است.

**دکتر وصالی:** توجه به فرد و حقوق فردی چنانکه آقای دکتر صادقی تهرانی فرمودند همسوا با دیدگاه جناب دکتر هدایتی است و سخنان دکتر هدایتی مؤید آن نوع نگرش توجه به فرد است که از کتاب اقتصادنا و آراء شهید صدر استخراج می‌شود. در حقیقت با توجه به مثال مربوط به عقیل به این نتیجه می‌رسیم که در نظر امیرالمؤمنین حقوق فردی و توجه به فرد از اهمیت وافر برخوردار است. اینک از جناب آقای دکتر حشمتی مولایی تقاضا می‌کنم که نظر خودشان را درباره وجود یا عدم گرایش به فرد از منظر امیرالمؤمنین بیان بفرمایند.

**دکتر حشمتی مولایی:** اگر واقعاً توجه کنیم، به تعبیر من و با توجه به نظر شهید صدر، زمانی که ایشان بحث مالکیت مزدوج را مطرح می‌کنند، کمتر از مسائل روز تأثیر پذیرفته‌اند، و بیشتر تحت تأثیر مطالبی بوده‌اند که در قرآن، روایات و کلام مولا علی علیه السلام وجود داشته است. بنابراین، وقتی ایشان مالکیت مزدوج را به عنوان یک اصل مطرح می‌نمایند، در عین حال پارادایم فردگرایی را نیز می‌پذیرند، اما در کنار آن به یک مالکیت جمعی نیز اصالت می‌بخشند. یعنی، نه به آن تعبیر لیبرالیسم خالص که تمام تحلیل‌ها را بر اساس اصالت فرد قرار می‌دهد و نه به تعبیر سنتی مارکسیست‌ها که اصالت اجتماع را مبنای عملیات اقتصادی قرار می‌دهد، بلکه به نظر می‌رسد در کلام مولا همان قدر فرد محترم است که جامعه و گرایش اجتماعی محترم است و البته در تجزیه و تحلیل نهایی اولویت با جامعه است.

یعنی، پارادایم مطرح در کلام مولا مبتنی بر اهمیت و شخصیت فرد و احترام به یافته‌های فرد و مالکیت فردی است تا جایی که به جهت‌گیری اجتماعی ضربه وارد نکند. اگر چنین فردی در اظهار عقیده و مالکیت آزاد است، تا زمانی که مقابل حرکت اجتماعی قرار نگیرد، آزاد است. یعنی، اگر در مقابل حرکت اجتماعی و جهت‌گیری رهبری قرار گیرد، هر چند چنین فردی ممکن است عقاید قابل احترامی نیز داشته باشد اما او در مقابل جامعه و به تعبیری به مثابه خوارج تلقی خواهد شد. به بیان حضرت

علی علیه السلام در هنگام جنگ با معاویه که فرمود: بعضی از اصحاب ما به جهنم و بعضی از اصحاب معاویه به بهشت می‌روند، ایشان در ادامه در پاسخ این سؤال که آیا پیروان‌شان حق نیستند می‌فرماید بلی، اما ممکن است بعضی از افراد ما تنها برای گرفتن غنیمت وارد جنگ شده باشند و به این ترتیب وارد جهنم می‌شوند. درحالی‌که برخی از یاران معاویه به واسطه آن‌که تصور می‌کنند حق با معاویه است وارد جنگ شده باشند، پس آنها ممکن است بهشتی باشند، لذا این تعبیر حضرت نشانگر این واقعیت است که



در عین حال که به آزادی فردی احترام می‌گذارند، اما وقتی حکومت و رهبری معین شد، دیگر باید اصالت اجتماع با اولویت نسبت به اصالت فردی مورد پذیرش همگان قرار گیرد. این واقعیت اشاره به این موضوع است که فرد هرچند می‌تواند بیشترین حقوق را داشته باشد، ولی چنانچه در مقابل جامعه اسلامی قرار گیرد، هرچند در بیان عقیده آزاد است، اما در مقابله با جامعه اسلامی آزاد نیست.

بر این اساس، شهید صدر بحث مالکیت

مزدوج را مطرح می‌سازد، زیرا بنا به فرمایش حضرت «رانت‌هایی که گرفته‌اید، حتی اگر کابین زنان شما نیز شده باشد، باید پس گرفته شود». حتی ممکن است گاهی جامعه اسلامی، چنین تشخیص دهد که مالکیت فردی زیر سؤال قرار گیرد. بنابراین، اگر منافع اجتماعی طبق نظر حاکم اولویت داشته باشد، چنین امری امکان‌پذیر خواهد بود. بنابراین، این نظریه قابل جمع شدن با نظریات معاصر نیز هست. در حال حاضر ما شاهد حضور نظریه «تقارب» نیز هستیم. یعنی جامعه‌گرایان به تدریج در حال پذیرش فردگرایی هستند و فردگرایان نیز در حال پذیرش نهادهای اجتماعی هستند. یعنی، جامعه آمریکایی در زمانی که کاملاً فردگرا بود، در حال حاضر پذیرنده نهادهای اجتماعی شده است و از سوی دیگر جوامع سوسیالیستی نظیر چین و روسیه نیز در حال پذیرش بخش خصوصی هستند. بنابراین، اصالت مالکیت مزدوج به عنوان یک اصل اصیل پذیرنده هر دو پارادایم است. من معتقدم که در اینجا در عین حال که ما بیشترین احترام را برای مالکیت فردی در نظر می‌گیریم، اما اولویت را در تجزیه و تحلیل نهایی به مالکیت اجتماعی می‌دهیم. یعنی، اگر در جایی قصد احداث بزرگراهی وجود داشته باشد، در ابتدا باید بخش خصوصی و مالکان را راضی ساخت، اما اگر مقاومتی با مصالح عمومی وجود داشته باشد، باید حق فردی مورد تجدیدنظر قرار گیرد و این به عنوان یکی از اصولی است که به تصور من در نهج البلاغه نیز

در مورد آن تأکیدی وجود دارد.

دکتر هدایتی: به اعتقاد من مالکیت فردی به هیچ روی متناقض با مالکیت عمومی نیست. زیرا اگر حقوق فردی با حقوق اجتماعی در تضاد و تناقض قرار گیرد از آنجا که حقوق اجتماعی مربوط به تمام مردم است، فائق خواهد آمد زیرا معنا و مفهوم حقوق فردی در رعایت موازین شرعی و اخلاقی برای هر فرد است. به اعتقاد من شهید صدر یک ادیب فرزانه نیز بوده است. زیرا با به کار بردن واژه «مالکیت مزدوج»، مفهومی را به کار برده که به طور کلی نمایانگر شعاعی جدید از بحث مالکیت است. زیرا به این ترتیب فرد می‌تواند از حقوق فردی خود استفاده کند، اما در عین حال این حقوق دربرگیرنده همه امور نیست. یعنی، اگر دایره این حقوق به تجاوز به حقوق اجتماعی کشیده شود، جلوی آن گرفته خواهد شد. بنابراین با استفاده از مالکیت مزدوج، فرد را متعهد می‌گرداند و به او مسئولیت‌هایی را واگذار می‌کند. زیرا وقتی فرد متعهد شد و در مقابل مسئولیت قرار گرفت، آن گاه مالکیت او فردی نخواهد بود. بنابراین، می‌بینیم که واژه‌ی خیلی ظریف و ادیبانه‌ای انتخاب شده است. حتی مورد دوم نیز که همان آزادی اقتصادی در «نطاق» محدود است با تعبیر خاص خود، واژه‌ای بسیار زیبا و ادیبانه انتخاب شده است که به خوبی مفهوم خاص خود را می‌رساند.

دکتر وصالی: آقای دکتر صادقی! جناب‌عالی که ابتدا این بحث را مطرح کردید اینک با

مطالبی که آقایان دکتر حشمتی و دکتر هدایتی طرح کردند نظرتان را بفرمایید.

دکتر صادقی: این بحث روشن و مهمی است. وقتی شهید صدر از آزادی محدود بحث به میان می‌آورند، این بحث به طور طبیعی در مقابل آزادی نامحدود مطرح خواهد بود. ما احساس آزادی می‌کنیم ولی هزاران قید نیز همراه آزادی ما وجود دارد که یکی از آنها همان اعتقادات ما است. مهمترین عواملی که باعث محدود کردن و نظم دادن به آزادی ما می‌شوند، اعتقادات، سلیقه و حتی ذائقه و قدرت بدنی و ملاحظات اجتماعی ما است. بنابراین، این‌گونه مسائل جزو خرد عمومی بشر است.

در مسئله مالکیت مزدوج هم گفتار شما مخالف صحبت‌های من نیست. ما دارای ۳ نوع مالکیت عمومی، مالکیت دولتی و مالکیت خصوصی هستیم. مالکیت عمومی، مربوط به عموم مردم است و دولت تنها امین مال مردم است. یعنی، اگر دولت پذیرنده این است که آب را که در تملک عمومی قرار دارد به مردم برساند، به لحاظ آن است که دولت است و از طرف ما مسئولیت یافته است که اموال عمومی را اداره کند. اما مالکیت دولتی، نیز زمانی مطرح است که مالکیت مربوط به خود دولت است و دولت در قالب یک نهاد دست به ساخت و بهره‌برداری پروژه‌ای زده است. بنابراین، این تقسیم‌بندی، بسیار جالب است و چنین نگاهی از سوی اقتصاد آزاد کمتر مورد توجه بوده است. زیرا هر چند ممکن است در غرب نیز دولت

خود را در برابر پرسش‌های عمومی، پاسخگو بدانند، اما اینکه مالکیت را سه قسمت بدانیم و یک قسمت بزرگی را به مالکیت عمومی اختصاص دهیم و آنرا دارای حوزه‌ای خاص بدانیم، امر جالبی است که در تمدن اسلامی رواج داشته است. حوزه مالکیت عمومی نیازمند مدیریت است که آن را دولت بعنوان نماینده و کارگزار مردم به عهده خواهد داشت. اینکه منافع جمع اگر با منافع فردی در تقابل قرار گرفت، باید منافع فردکنار زده شود، اساساً یک سخن عقلی است. در هیچ برهه‌ای از زمان و در هیچ جایی از دنیا عقلانی نبوده است که منافع یک فرد مانع از منافع عمومی گردد. بنابراین، بشر قادر به درک این واقعیت عقلی هست. اما اینکه چه کسی مرجع تشخیص است، سؤال و موضوع مهمی است که باید به آن پرداخت.

در دوران جدید، مردم جهت رعایت مصلحت اجتماعی و شناخت مسئولیت‌ها اقدام به انتخاب نمایندگان می‌کنند و به آنها اختیاراتی می‌دهند تا به قانونمدسازی رفتارهای عمومی مبادرت ورزند، تا ما بتوانیم به صورت فردی به حداکثر حق خود نائل شویم بدون آن‌که حقوق حوزه عمومی تضییع شود. بنابراین، این افراد قانونگذار می‌شوند و در همین راستا اقدام به تأسیس دولتی برای اجرای قوانین و همچنین راه‌اندازی دستگاه قضایی برای قضاوت می‌کنند. شما می‌بینید که در مورد حکومت حضرت علی علیه السلام نیز همین اتفاق رخ می‌دهد. یعنی، وقتی عده‌ای از بزرگان برای قبول امر

خلافت به امیرالمؤمنین مراجعه می‌کنند ایشان در وهله نخست ریاست را نمی‌پذیرند. در مرحله دوم، پذیرش امر را منوط به خواست قاطبه مردم می‌کنند. یعنی، هرچند حضرت علی علیه السلام از ارجحیت خود در رهبری جامعه آگاهند، اما آن را منوط به خواست مردم می‌دانند.

حال سخن اصلی من این است که عده‌ای می‌آیند و از این شخصیت یک تابلو می‌سازند و آن را نمونه قرار می‌دهند، کما اینکه فاطمیان مصر ابتدا به نام حضرت علی علیه السلام اقدام به راه‌اندازی حکومت کردند. اما وقتی دیدند که با این شاخص دچار درس‌های فراوان شده‌اند و تمام رفتارهای آنها با آن شاخص مورد ارزیابی مردم قرار می‌گیرد، اقدام به کنار گذاشتن ماهرانه حضرت علی علیه السلام به عنوان یک فرد نمونه کردند و علی علیه السلام را یک غیربشر خواندند و خداگونه‌اش ساختند تا مردم خلفای خود را با عدالت علی علیه السلام به داوری نگذارند. درحالی‌که اساساً کار حضرت علی علیه السلام یک کار اسلامی بود و حضرت نیز یک مسلمان نمونه بود و به گونه دیگری نباید عمل می‌کرد. پذیرش این خلافت در مرحله نخست بستگی به رجوع مردم دارد و شرط کافی آن نیز داشتن صلاحیت لازم برای انجام و پذیرش این مسئولیت است. زیرا در غیراینصورت اساساً تکلیفی برعهده کسی نخواهد بود. مردم حق دارند تا گروهی را انتخاب کنند که حدود اختیارات و مسئولیت‌ها و حقوق آنها را به صورتی قانونمند تنظیم کنند.



البته این به معنای اجازه عمل به طور آزاد و دلخواه نیست. یعنی، قانون اساسی نوشته می‌شود تا در آن اختیارات دولت محدود به رعایت حقوق ملت شود. یعنی، هم مجلس و هم دولت در یک چارچوب خاص حق عمل دارند و جدای از آن نیز همواره در معرض بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند. در نتیجه، در بینشی که اصالت به فرد و انسان داده می‌شود، هیچ جایی برای کم‌اهمیت دادن به حقوق عمومی وجود ندارد. اما وقتی تکیه بر روی فرد قرار گرفت، جمع تبدیل به یک موجود عینی که دربرگیرنده تک تک افراد است، خواهد شد. لذا در این چارچوب به طور مثال عده‌ای خود را به عنوان پیش‌گامان طبقه کارگر قلمداد نمی‌کنند و با عده‌ای بعنوان تشخیص‌دهندگان مصلحت جمع نمی‌شوند تا به این ترتیب راه بر اندیشه افلاطون بازگردد. اگر قرار است تک تک شهروندان صاحب حق باشند، این حقوق توسط مکانیزم‌های نمایندگی قابل پیاده شدن و نظم‌پذیری است. اما اگر جامعه در پارادایم افلاطونی دارای اهمیت است، آن‌گاه هر اقلیت و دسته‌ای به تناسب فراهم آمدن موقعیت تاریخی خواهان به دست‌گیری قدرت خواهد شد. اتفاقاً افرادی نظیر افلاطون و ارسطو و بزرگان اندیشه تاکنون به قدرت به قدرت رسیده‌اند، یعنی درحالی‌که تئوری از سوی این افراد بوده اما در طول تاریخ، حکومت از آن افراد دیگری بوده است. لذا عملاً سند تشخیص مصلحت جمع به دست دنیاداران و قدرت‌مندان

خواهد افتاد و تمام موضوعات از قبیل عدل و عدالت اجتماعی و قسط اقتصادی با تشخیص آنها پیاده خواهد شد و آن‌گاه همان می‌شود که طی قرن‌ها شده است. حکومت خود را همچنان حق‌مدار و عدالت‌گستر می‌خواند و مردم آنرا غاصب و ظالم می‌یابند.

در یک کلام، جوهر سخن آن است که رجوع جاهل به عالم و ملاحظه اهمیت نظم عمومی یک مسئله عقلی عرفی است. آن‌چه مهم است این است که مردم به عالم مراجعه می‌کنند و یا مدعی علم، مردم عاقل هشیار را به مطب می‌کشاند؟

دکتر وصالی: بحث نمایندگی موضوع جاری در دنیای جدید است که طبق نظر آقای دکتر صادقی اگر پارادایم فردیت را هم در نظر آوریم در زمان امیرالمؤمنین نیز به نحوی قابل طرح می‌باشد. آقای دکتر حشمتی نظر شما در این باره چیست؟

دکتر حشمتی: ما اصولاً معتقدیم که سیره علی علیه السلام هماهنگ با ایجاد یک جمهوری بوده است، یعنی افراد آمده‌اند و ایشان را انتخاب کرده‌اند. اما این شرط، تنها یک شرط لازم است. یعنی شرط کافی نیست. این افراد ممکن است در زمان یزید، یزید را انتخاب می‌کردند. درحالی‌که این حکومت به هیچ روی از نظر ما یک حکومت اسلامی نخواهد بود. بنابراین، شرط کافی آن است که آن‌کسی که انتخاب می‌شود واجد شرایط و مورد تنفیذ اسلام نیز باشد. پس حکومت یزید هرچند مورد تأیید

مردم باشد لیکن مورد قبول نیست. در عین حال که در حکومت علی علیه السلام زمینه انتخابات فردی وجود داشته است، اما توسط پیامبر مورد تنفیذ قرار گرفته‌اند. در نظام فردگرایی، امکان سوءاستفاده وجود دارد. مثلاً در آمریکا بوش به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و ظواهر نیز بیانگر آن بود، اما اینکه تا چه اندازه این انتخابات سالم بوده و افراد با شناخت و بطور شفاف وی را انتخاب کرده‌اند، جای سؤال دارد. بنابراین، در حکومت اسلامی مبنای فقط بر فردگرایی گذاشته نمی‌شود. زیرا ما قایل به مبنای وحی نیز هستیم. یعنی، فردی که به عنوان امام منتخب می‌شود، حتی قدرت تصرف در مالکیت فردی را نیز دارد. «النسی اولی بالمؤمنین بانفسهم» زیرا پیامبر حتی نفس افراد را هم می‌تواند در برنامه‌ریزی اسلامی مورد جهت‌گیری قرار دهد.

من می‌خواهم نکته‌ای را که آقای دکتر اشاره کردند تحت عنوان اقتصاد سیاسی اسلام بر مبنای نهج البلاغه مطرح کنم. یعنی اقتصاد سیاسی که بخش خصوصی و عمومی را از هم جدا می‌کند و نسبت آن را تعیین می‌کند، در نظام سوسیالیسم، سرمایه‌داری و اسلام چگونه است. ما در اصل ۴۴ شاهد بودیم که خبرگان چگونه هوشمندانه اقتصاد سیاسی اسلامی را مورد توجه قرار داده‌اند. مدتی تصور این بود که صنایع بزرگ و بانک‌ها همگی در اختیار دولت قرار دارند، درحالی‌که اگر در این اصل به طور دقیق نگریسته شود، به روشنی تکلیف مشخص شده است.

میزگرد

شماره ۱۷ و ۱۸، ۱۶۱



زیرا در ذیل این اصل می‌توان ملاحظه نمود که مبنای اقتصاد اسلامی بر رشد قرار گرفته است. یعنی، رشد در اقتصاد اسلامی تعیین‌کننده میزان مالکیت و قلمرو تصدی‌گری بخش خصوصی و دولتی است.

به نظر من این موضوع وسیع و عمیقی است که نیاز به بحث بسیار گسترده‌ای دارد که باید براساس رهیافت نهج البلاغه، یعنی سیره پیشوایی که مورد قبول شیعه و سنی است، تبیین شود.

در صورتی که دقیقاً اقتصاد سیاسی در نهج البلاغه را مورد ملاحظه قرار دهیم، می‌توان مشاهده نمود که «فرد» همانقدر در یک جامعه اسلامی محترم است که «جامعه» و حتی می‌توان گفت که در تجزیه و تحلیل نهایی و طبق قاعده «لاضرار»، خواسته اجتماعی از اولویت برخوردار است.

دکتر هدایتی: حقیقت نیز اینگونه است و هنوز مسأله مالکیت در جمهوری اسلامی ایران تبیین نشده است و حتی قانون مدنی نیز در تعریف مالکیت سکوت کرده است. زیرا قانون مدنی ابتدا و قبل از تعریف، مالکیت را بر دو نوع منقول و غیرمنقول برمی‌شمارد.

در اصل ۴۴ آنچه مربوط به قلمرو و ضوابط و حدود بخش تعاونی است بصورت قانون درآمده است. اما قوانین ناظر بر ضوابط و حدود بخش‌های دولتی و خصوصی هنوز تدوین نشده و این موضوع همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. البته فرمایش آقای دکتر حشمتی بیشتر

ناظر بر قسمت اخیر اصل ۴۴ قانون اساسی است. اما واقعیت این است که هنوز مرزبندی مشخصی از نظر قانون اساسی بین مالکیت خصوصی و دولتی وجود ندارد و با وجود گذشت ۲۷ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، بجز بخش تعاون، قوانین مدون دیگری در باب حدود و ثغور بخش‌های دولتی و خصوصی نداریم. اما در باب حقوق اجتماعی مسلم است آنجا که حقوق فردی موجب اضرار دیگران شود، از نظر اسلام مطرود است. زیرا در اسلام چیزی به عنوان حقوق فردی که موجب مزاحمت دیگران شود وجود ندارد (لاضرر و لااضرار فی الاسلام).

دکتر وصالی: آقای دکتر صادقی! ظاهراً جنابعالی باید پاسخ لازم را خصوصاً در مورد تلافی دو مقوله فرد و جمع که آقای دکتر حشمتی مطرح کردند بفرمایید.

دکتر صادقی: این موضوع بسیار جالب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان وفات در مسجد در جمع اصحاب خود می‌گوید که هرکس از من حقی طلب دارد بیاید و بگیرد. در آن هنگام یک نفر به قصد زدن پیامبر از میان جمع خارج می‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در کمال رضایت حاضر به ادای حق او می‌شود. نکته جالب در این داستان این است که در آن جمع هیچ‌کس آن مرد را از گرفتن حق خود منع نمی‌کند. درحالی‌که اگر چنین اتفاقی در زمان ما روی داده بود چه برخوردی با آن فرد صورت می‌گرفت؟! بنابراین، مادر دوران خود هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم. اگر عده‌ای یک فرد ظالم را انتخاب

کنند به صرف انتخاب، حکومت آنها را مسلماً حکومت اسلامی نمی‌خوانیم، زیرا شرط لازم و کافی برای اسلامی بودن تنها انتخاب کردن نیست: شرط نخست مسلمان بودن مردم است. وقتی سخن از اسلام به عنوان یک دین اجتماعی می‌شود معیارهای انتخاب نیز در اختیار ما قرار می‌گیرد. یعنی انتخاب‌کنندگان به عنوان افراد مسلمان مسئول انتخاب خود می‌شوند. بنابراین، اگر اسلام پیاده شود ملاحظات آن نیز باید در نظر گرفته شود.

ما در لباس پوشیدن آزادیم اما به عنوان یک مسلمان دارای معیارهای خاصی در این زمینه هستیم که پوشش ما را از غیرمسلمان جدا می‌سازد. اعتقادات ما بخش مهمی از نظم دادن به آزادی ما است و فرهنگ نیز در همین راستا معنی خواهد یافت. انسان موجود اجتماعی است لذا ملاحظات اخلاقی، اعتقادی و غیره در زندگی ما نقش بازی می‌کنند. تنها کار این اندیشه، حفظ جامعه از خطر افتادن سرنوشت آن در دست عده‌ای تحمیلی است. یعنی این اندیشه به مردم امکان دفاع از حق خود را می‌دهد، کمالتی که در صدر اسلام مردم این حق را داشتند. بنی‌امیه و بنی‌عباس بظاهر جهان‌گشای دنیای اسلام بوده‌اند. بزرگترین امپراطوری عصر توسط آنها به وجود آمد و کارهای عمرانی زیادی انجام دادند. ولی تمدن اسلامی از تمام دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس فقط رفتار عمر بن عبدالعزیز را اسلامی خوانده است. زیرا اقدامات انجام شده توسط آنها فاقد معیارهای لازم

بوده‌اند. معیارها روشن است و ردپای آن نیز در تاریخ هویدا است. به طوری که حتی فاتحین بزرگ را در تسنن نیز در زمره خلفای راشدین نیاورده‌اند. بنابراین، اختیار انتخاب یک شرط کافی و لازم نیست زیرا برای اسلامی بودن، شرایط بیشتری لازم است. اگر اکثریت مردم اسلام را انتخاب نکرده باشند، آن‌گاه هیچ‌کس حق ندارد بنام اسلام انتخابات را به هم بزند و اقلیت عهده‌دار حکومت شود. لذا در این طرح تمام مسئولیت‌ها و اختیارات و مرزها دیده شده است. مالکیت‌های سه‌گانه نیز به نحو بسیار مطلوبی پاسخ‌گوی نیازها است. یعنی، مالکیت عمومی، مربوط به عموم است و دولت نیز تنها یک کارگزار و مدیر امین و پاسخگو است.

میزگرد

شماره ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۱۶۳

به اعتقاد من در این پارادایم و طرز تفکر، ما می‌توانیم تمام ارزشهای خود را حفظ کنیم و حرف‌های کارساز و نو‌بزنیم. اعتقادات ما تناسب بیشتری با این موضوع دارد تا با حالتی که اقلیتی خود را موظف و ذی‌حق بداند که برای همیشه تعیین سرنوشت کند. به اعتقاد ما مسلمین، خداوند چنین اجازه‌ای را به کسی نداده است. بنابراین، این مدل یک مدل زیبا و متناسب با زمان ما است. من تصور می‌کنم ما در این زمینه حرف‌های زیادی برای گفتن خواهیم داشت.

دکتر هدایتی: مفاهیم بسیار زیبا بیان شده است. من تصور می‌کنم مفهوم قاعده «لا ضرر و لا ضرار» این است که شما اساساً حق ندارید حتی به خود نیز ضرر برسانید. یعنی آیه «لا تلقوا

باید بکم الی التهلکة» به صراحت بیانگر این مطلب است.

دکتر صادقی: ما معیارهای اسلامی بسیار روشنی برای انتخاب شدن و انتخاب کردن و شرایط انتخاب در دست داریم. به اعتقاد این حقیر حکومت و نظام اقتصادی و اجتماعی ویژه‌ای که با رعایت این اصول توسط مردم مسلمان برپا می‌شود اگر مورد پذیرش عرفی مسلمین قرار گیرد برای آنان نهادی اسلامی خواهد بود و تقویت، اصلاح و تحکیم آن موجب صواب، و نیز تحریف و تضعیف آن گناه تلقی می‌شود. تشخیص رعایت شدن یا نشدن اصول هم با عرف و عقلای همان جامعه در همان زمان است مشروط بر آن‌که عقلا (مستخصصین در زمینه‌های مربوط) از آزادی تحقیق و بیان نتایج تحقیق برخوردار باشند (آزادی اجتهاد) و مردم هم از آزادی شنیدن و کسب آگاهی و نقد و انتخاب محروم نشده باشند (مضطرب و برده نباشند). در چنین فضایی آزادی فردی بگونه‌ای معقول قانونمند می‌شود و با منافع عمومی هم‌سنگ می‌گردد. بنظر من علی‌الغالب شایسته خلافت در چنین جامعه‌ای است. آن‌هم وقتی مردم در حفظ حقوق خود پایمردانه ایستاده‌اند و به رخنه ظلم و فساد مجال حضور نمی‌دهند.

دکتر هدایتی: وقتی با دقت نگریسته شود می‌بینیم که این حقوق که دقیقاً همانند حقوق ارتفایه است، به عنوان یک نهاد (Institution) در حقوق مدنی ما که منبعث از

حقوق اسلامی است، ملاحظه می‌شود. به عنوان مثال از یک معبر عمومی شما نمی‌توانید اتومبیل خود را به صورت انحصاری عبور دهید. زیرا این معبر برای عبور همه افراد است. پس حقوق فرد تا زمانی می‌تواند محترم شمرده شود که به حریم حقوق اجتماعی تعرض وارد نسازد. یعنی در صورت تعرض، اثری بر آن مترتب نخواهد بود. پس ببینید، به چه زیبایی و درخشندگی ایده‌ها بیان می‌شود و شما با موارد مشابه آن ندرتاً مواجه می‌شوید. به همین دلیل است که، قانون مدنی فرانسه در این موارد و برخی موارد نظیر آن متأثر از حقوق اسلامی است.

دکتر وصالی: به بحث تلافی بین فرد و جمع رسیدیم و اینکه هر یک حقوقی دارند و باید مراعات شود. به طور عام مباحث ارزنده‌ای مطرح شد و دو دیدگاه تا حدی در برابر هم قرار گرفتند که اینک باید شواهد بیشتری از کتاب نهج البلاغه در مورد هر یک به دست آید. شماره بعدی فصلنامه ما بازم موضوع اقتصاد خواهد بود و لذا بحث‌های این جلسه می‌توانند در نوبت دیگری ادامه پیدا کنند. امیدواریم که با استنادات بیشتری که به کتاب نهج البلاغه و حیات امیرالمؤمنین خواهیم داشت بتوانیم در باب عدالت اقتصادی در نهج البلاغه به یک نقطه نظر مشترک برسیم.

در پایان مجدداً سپاس خود و بنیاد نهج البلاغه را از شما بزرگواران که در این بحث شرکت کردید اعلام می‌دارم و در جلسه بعدی برای ادامه مباحث در انتظار شما هستیم.